

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیا اجتهاد در زمان حضرت پیامبر(ص) بوده است؟

باز قبل از اینکه این بحث مهم را شروع کنیم، تتمه‌ای از بحث دیروز که آیا در زمان رسول خدا(ص) اجتهاد بوده است یا خیر، عرض کنم.

وقتی به کتب تاریخ مراجعه می‌شود، مورخین اصرار دارند که در زمان حضرت، اجتهاد بوده است، و مجموعاً چهار الی پنج مورد را به عنوان اجتهاد، که در زمان حضرت واقع شده است، مطرح کرده‌اند.

حالا من هم مناسب دیدم که به بعضی از اینها یک اشاره‌ای کنیم و ببینیم که آیا واقعاً اینها از مصادیق اجتهاد است یا خیر؟

کتابی است به نام «ادوار علم الفقه و أطواره» در مورد تاریخ علم فقه نوشته شده است. آنجا این موارد را بیان کرده است.

1- نمونه اول

بعد از اینکه جنگ احزاب تمام شد، حضرت فرمودند: مسلمان‌ها نماز عصر را بجا نیاورند مگر در بنی‌قریظه. آن وقت تاریخ دارد که اینها دو گروه شده‌اند، یک گروه مستقیم رفتند به بنی‌قریظه، و نماز عصرشان هم قضا شد، و نماز عصر را شب در بنی‌قریظه خواندند. گروهی دیگر قبل از اینکه به بنی‌قریظه برسند، نماز را ادائاً خواندند، و بعد هم به بنی‌قریظه رسیدند، بعد هر دو گروه قضیه خودشان را به حضرت عرضه کردند.

حضرت، هیچ یک را سرزنش نکرد، فرمود که اینکار شما یا کار این گروه اشتباه بوده است. آن وقت مورخین می‌گویند که در همین جا هر دو گروه اجتهاد کرده‌اند، یک گروه گفته‌اند که حضرت فرموده: کسی نماز نخواند، مگر در بنی‌قریظه، و این نهی اطلاق دارد، نباید نماز خواند و حضرت دستور داده و نهی فرموده است.

گروه دوم ایضاً اجتهاد کرده، گفته‌اند: منظور حضرت این بوده که زودتر به بنی‌قریظه برسیم، یعنی در راه توقف نکنیم، و با سرعت خود را به یهود بنی‌قریظه برسانیم. پس هر دو گروه اجتهاد کرده است.

گرچه در همین جا بعضی از مورخین، اجتهاد را روی گروه دوم آورده‌اند، اما ظاهرش این است که هم گروه اول مطابق با نهی حضرت اجتهاد کرده‌اند، و هم گروه دوم. این نمونه اول از اجتهاد در آن زمان.

نقد و بررسی مورد اول

تمام این گروه بالاخره رفتند، مثلاً اگر بگوئیم که هزار نفر بوده‌اند، پانصد نفر خودشان را به بنی قریظه رساندند، و نماز عصرشان قضا شده بود، و این پانصد نفر همگی اجتهاد کرده‌اند؟ آن پانصد نفر که در راه نمازش را اداً خوانده است، باز همه این پانصد نفر اجتهاد کرده‌اند؟ آیا این عنوان اجتهاد را دارد؟!

اینجا به نظر ما چند جواب می‌توان داد:

این بحث، یک بحث تاریخی است، و با بحث ما بی‌مناسبت نیست، ما وقتی کتب تاریخی را می‌خوانیم، باید کلمه به کلمه، و سطر به سطر، با دقت بخوانیم و مطالعه کنیم.

اولین جواب

اولین جواب که می‌توان داد این است که این قضیه که حضرت در اینجا فرموده است، یک قضیه خارجی بوده و اصلاً اجتهاد در یک قضیه خارجی راه ندارد. اگر در یک مورد خاصی حضرت یک دستور داده، که در این مورد این کار انجام نشود، یا این کار انجام شود، این قضیه‌ی خاص خارجی است. در قضیه خاص خارجی، مجال برای اجتهاد نیست.

اجتهاد؛ استنباط احکام کلیه است، یعنی شما استنباط کنید، که آیا نماز جمعه واجب است یا نه؟

اما در یک قضیه خاصی مثلاً در یک مورد، حضرت فرمود: از این آب در دو ساعت بخورید، حالا بعضی از این آب استفاده کنند، یا استفاده نکنند، این کار ربطی به اجتهاد ندارد، این یک قضیه خارجی است.

دستورات حضرت یک وقت بیان احکام کلیه بوده است، یک وقت در یک مورد خاص، دستور خاص داده است. می‌گوئیم در واقعه خاصه خارجی، یک دستور خاص داده، اینجا دیگر جای اجتهاد نیست. حالا این دستور را چگونه بفهمد و چگونه عمل کند؟ به هر نحو می‌خواهد باشد.

جواب دوم

جواب دوم، این است که اصلاً غرض حضرت، از این دستور چه بوده است؟ غرض حضرت این بوده که اگر مسلمان‌ها بخواهند همگی بایستند و نماز را بخوانند، وقت و زمان را از دست می‌دهند و یهود بنی قریظه علیه مسلمان‌ها تدارک می‌بیند.

هدف حضرت این نبوده که اگر کسی نماز بخواند، باطل است، اگر نمازش قضا شود اشکال ندارد، اصلاً اینکه حضرت فرموده است: «لا تصلّوا» مگر در بنی قریظه، هدف حضرت این بوده که مسلمان‌ها با سرعت خودشان را به بنی قریظه برسانند، منتها گروهی دیده‌اند که اگر بایستند نماز بخوانند، نمی‌رسند، نماز را نخواندند و رفتند و نماز را شب آنجا قضا کرده‌اند. گروهی هم حساب کرده‌اند که اگر ما نماز بخوانیم و بعد با سرعت حرکت کنیم، به بنی قریظه می‌رسیم، هر دو با هم رسیدند.

غرض حضرت این بوده که مسلمان‌ها با سرعت به یهود بنی قریظه برسند، منتها اختلافی که در بین اینها بوجود آمد، اختلاف در تشخیص است.

مثلاً اگر گفتند از این آب تا وقتی برای شما ضرر دارد مصرف نکنید، زید گفت تشخیص من این است که این آب بر من ضرر ندارد؛ و عمر گفت، این آب برای من ضرر دارد، آیا می‌شود گفت اینجا هم عمر و هم زید اجتهاد کرده‌اند؟! در اینجا اجتهاد نیست، اینجا یک تشخیص موضوعی بوده است.

2- نمونه دوم

مورد دوم؛ اجتهاد سعد ابن معاذ است. ابن معاذ، بعد از اینکه یهود بنی قریظه را اسیر گرفتند، حضرت اختیار و انتخاب حکم را بر حسب آنچه که تاریخ ذکر کرده؛ به سعد ابن معاذ واگذار کرد. سعد ابن معاذ هم دستور داد که مردان اینها را بکشید و زن‌های اینها را اسیر کنید. تاریخ دارد که ششصد مرد اینها را کشتند.

بعد از این حکم، حضرت فرمود: تو درباره آنان به حکم خداوند حکم کردی. در کتابی به نام «الإجتهاذ و مدی حاجاتنا إلیه فی هذا العصر» تصریح کرده که سعد ابن معاذ اجتهاد کرده است.

جواب

آیا واقعاً سعد روی نظر و رأی خودش استنباط کرده است؟ یا اینکه سعد ابن معاذ بر طبق آیه قرآن، سوره مبارکه مائده، آیه‌ی 33 در مورد اینها عمل کرده است؟

در آنجا آیه دارد: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ»، سعد ابن معاذ بر طبق این آیه، حکم کرده است. این اجتهاد نیست، بلکه تطبیق است.

3- نمونه سوم

مورد سوم که باز به عنوان اجتهاد در عصر حضرت اسم برده‌اند، اجتهاد عمر و عمار نسبت به تیمم است.

در تاریخ دارد که در یک سفری عمر و عمار با هم بوده‌اند، هر دو نیاز به غسل جنابت پیدا کرده‌اند، عمار لباسش را درآورد، خود را به خاک غلطاند و نمازش را خواند، اما عمر اصلاً نماز نخواند. (ظاهراً اهل تسنن الان هم همین عقیده را دارند).

عمار قضیه را خدمت حضرت نقل کرد. حضرت ابتدا مزاح کرد و فرمود: تو عمل چهارپایان را انجام دادی. بعد فرمود: بین تیمم بدل از وضو، و بدل از غسل، فرقی نیست. عمار فکر می‌کرده در حدث اصغر، وضو است، در حدث اکبر، غسل است، حالا که حدث اکبر است، قیاس کرد و گفت، تیممش این است که در خاک خود را بغلطاند.

این را به عنوان یک اجتهاد ذکر کرده‌اند. آیا این مطلب که حضرت آن را رد کرده، اجتهاد است؟!!

اینها گفته‌اند عمار چند قاعده را کنار هم گذاشته، گفته است، «لا تتركوا الصلوة»، در هیچ حال نباید نماز ترک شود، و گفته که

در حدث اصغر، اگر آب نبود، تیمم است، در حدث اکبر، هم اگر آب نبود، باید تیمم کرد. آن وقت قیاس کرده و گفته در حدث اکبر، باید همه بدن را آب بگیرد، در تیمم هم باید همه بدن را خاک فرا بگیرد. این اجتهاد عمار است!!!

جواب

اولاً شما یک اجتهاد را مثال بزنید که مورد قبول حضرت باشد. این را که حضرت رد کرده است.

ثانیاً: اصلاً این اجتهاد نیست، عمار آمده یک قیاس کرده است، به این بیان که، شیوه تیمم در غسل، با شیوه تیمم در وضو فرق دارد.

بعبارة أخرى؛ عمار نسبت به کیفیت تیمم در غسل، جاهل بوده و فکر کرده اگر خودش را به خاک بمالد درست می‌شود. اگر جاهل نبود و اجتهاد کرده بود و اجتهاد در زمان حضرت صحیح بود، دیگر نیاز به این نبود که از حضرت بپرسند.

پس اجتهاد در زمان حضرت(ع) معنا ندارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ